

تحلیل جنسیتی از زندگی پس از طلاق: مطالعه کیفی

سهیلا صادقی فسایی*، مریم ایناری**

چکیده: روند رو به رشد طلاق در دهه اخیر و متعاقب آن افزایش تعداد زنان و مردانی که تجربه طلاق داشته اند، لزوم توجه به زندگی پس از طلاق را بیش از پیش آشکار می‌نماید. در این میان، مطالعه نحوه مواجهه سوژه‌های مطلقه با زندگی پس از طلاق و نیز درک و تصور آنها به ویژه با اتخاذ رویکردی جنسیتی، حوزه‌ای عموماً مغفول مانده در جامعه‌شناسی ایرانی است. از این رو پژوهش حاضر درصدد است تا با اتخاذ روش‌شناسی کیفی و با کاربرد تکنیک مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته با ۳۶ مرد و زن مطلقه ساکن در شهر تهران، به کشف درک سوژه‌ها از ابعاد گوناگون زندگی پس از طلاق و تفاوت‌های جنسیتی موجود در نحوه مواجهه افراد در این ابعاد بپردازد. نتایج این تحقیق حاکی از آن است که با وقوع طلاق تغییرات متعددی در ابعاد گوناگون زندگی کنشگران ایجاد می‌گردد؛ از این رو کنشگران بایستی در حیطه‌های عاطفی، جنسی، اقتصادی، روانشناختی، ارتباطی، اجتماعی و مدیریت فرزند به تعاملات جدیدی در زندگی خود بپردازند. از سویی فرهنگ جنسیتی، نابرابری جنسیتی در دسترسی به انواع سرمایه‌ها، تمایزات حقوقی، تفاوت در عادت‌واره‌ها و نقش‌های جنسیتی و نیز نحوه جامعه‌پذیری متمایز زنان و مردان منجر به تعاملات گوناگون و نحوه مواجهه متفاوت آنان پس از طلاق خواهد شد. یافته‌ها حاکی از آن است که زنان در مقایسه با مردان پیامدهای متفاوتی را پس از طلاق تجربه می‌کنند و در مجموع با چالش‌های مضاعفی در زندگی خود پس از طلاق روبرو هستند.

واژگان کلیدی: جنسیت، روش کیفی، طلاق، عادت‌واره.

* دکترای جامعه‌شناسی و دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران S_Sadeghi@yahoo.com

** کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی دانشگاه تهران maryamisary@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۱/۱۱/۴

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۹/۲۶

۱. مقدمه و طرح مسئله

مطالعات مختلف نشان می‌دهند که روند افزایش طلاق در نیم قرن اخیر یک روند جهانی است و معلول تغییرات اقتصادی، جمعیتی، حقوقی، ارزشی و فرهنگی است [۲۷]، [۲۹]. در این راستا جامعه ایرانی نیز در دو دهه اخیر به‌رغم تمام سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی، به سمتی در حال حرکت است که روز به روز بر تعداد طلاق‌هایش افزوده می‌گردد. طبق آمارهای ثبت احوال کشور (۱۳۹۱)، فقط در ده سال اخیر، نزدیک به یک میلیون طلاق در ایران روی داده است که در نتیجه آن، حدود دو میلیون زن و مرد، فقط در همین یک دهه گذشته، واقعه طلاق را در ایران تجربه کرده‌اند (همان، ۱۳۹۱). از سویی نتایج بسیاری از تحقیقات در کشورهای مختلف گویای آن است که طلاق، تأثیرات و پیامدهای منفی گوناگونی بر افراد درگیر در آن می‌گذارد [۱۱] و حضور چنین پیامدها و تغییراتی لزوم تعاملات جدید با زندگی پس از طلاق را برای کنشگران مطلقه آشکار می‌نماید. بر این اساس، مطالعه عمیق از تبعات مختلف این واقعه بر سوژه‌های گوناگون مشمول طلاق در جامعه ایرانی و نحوه مواجهه آنان با این تغییرات و پیامدها و چگونگی ساخت مجدد زندگی‌شان پس از طلاق، از اهمیت بسزایی برخوردار است. این در حالی است که با نگاهی کوتاه به ادبیات پیشین در این حوزه مشخص می‌شود که علی‌رغم اهمیت نظام خانواده در جامعه و پیامدهای اجتماعی فروپاشی آن در قالب طلاق، اما پژوهش‌های عمیق جامعه‌شناختی چندانی در این مورد در ایران صورت نگرفته است و معدود تحقیقات موجود نیز با اتخاذ رویکردهای اتیک و روش‌های کمی با این پدیده مواجه گردیده‌اند. از این رو، جامعه‌شناسی ایرانی دچار فقر شناختی شدید نسبت به این موضوع بکر و حساس است که به تدریج افراد بیشتری را با خود درگیر می‌سازد؛ موضوعی که می‌تواند تأثیرات مختلفی را بر نهاد خانواده و آسیب‌های اجتماعی مرتبط با آن بگذارد که همین امر، اهمیت انجام این تحقیق را مشخص می‌کند. بر این اساس این پژوهش به دنبال پاسخ به این سوالات می‌باشد:

۱. درک و تصور سوژه‌های مطلقه از زندگی پس از طلاق با توجه به تفاوت‌های جنسیتی چگونه است؟
۲. نحوه مواجهه کنشگران در قبال ابعاد گوناگون زندگی پس از طلاق به چه صورت خواهد بود؟

۲. پیشینه تجربی موضوع

۱-۲. نگاهی به مطالعات ایران

روند رو به رشد طلاق در جامعه ایرانی، خصوصاً از میانه دهه ۷۰ تا به امروز،^۱ منجر به افزایش توجه محققان نسبت به این پدیده گردیده است. این در حالی است که عمده مطالعات صورت گرفته در این حیطه تا به امروز، بیشتر معطوف به کشف و بررسی علل و زمینه‌های وقوع طلاق بوده است تا پیامدهای پس از آن. اما با گسترش روزافزون این پدیده و افزایش تعداد زنان و مردان متارکه‌کرده و فرزندان طلاق، سمت و سوی این مطالعات در چند سال اخیر، بسوی پژوهش در زمینه پیامدهای طلاق نیز گرایش پیدا کرده است. اخوان تفتی (۱۳۸۲) در پژوهشی که به شیوه‌ای پیمایشی بر زنان و مردان طلاق گرفته صورت داد بر آسیب‌پذیری بیشتر زنان از پیامدهای اجتماعی طلاق تأکید نمود [۱]. در پژوهشی دیگر، سیف (۱۳۸۳) به بررسی پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و روانی - عاطفی طلاق در سه مرحله (قبل، حین و بعد از طلاق) بین سه گروه از زنان و مردان مطلقه ایرانی مقیم ایران، ایرانی مقیم آمریکا و آمریکایی مقیم آمریکا به روش پیمایشی پرداخته است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که گروه اول بیش از گروه دوم و به همین ترتیب گروه دوم بیش از گروه سوم متحمل پیامدهای طلاق شده‌اند. همچنین زنان مطلقه ایرانی در مقایسه با مردان مطلقه ایرانی در تمامی سه مرحله قبل، هنگام و پس از طلاق، پیامدهای بیشتری را متحمل می‌شوند [۴]. قطبی و دیگران (۱۳۸۳) نیز در مطالعه‌ای که بر روی مردان و زنان مطلقه منطقه دولت آباد انجام

^۱ بر اساس آمار، نرخ طلاق در سال ۹۰ به بیش از دو برابر نرخ آن در سال ۷۵ رسیده است (ثبت احوال کشور).

دادند، دریافتند که از میان مشکلات پس از طلاق، مشکلات تربیت فرزندان و احساس تنهایی در گروه‌های سنی بالاتر شایع‌تر بوده است. همچنین عدم امنیت اجتماعی در زنان بارزتر و احساس افسردگی در مردان شایع‌تر بوده است [۵]. در نهایت، کلانتری و همکاران (۱۳۹۰) در فراتحلیلی از آثار و پیامدهای طلاق نشان دادند که نه تنها طلاق به طور کلی می‌تواند باعث صدمه به سرمایه انسانی و اقتصادی جامعه شود، بلکه در تحلیلی حساس به جنسیت، می‌تواند مانع نقش‌آفرینی زنان در فرآیند توسعه و در نتیجه به حاشیه راندن و استثمار زنان گردد [۶].

همان‌گونه که مشاهده می‌گردد، تحقیقات اندکی به بررسی آثار طلاق بر زندگی مردان و زنان مطلقه پرداخته‌اند. تحقیقاتی در این حیطه و ضرورت تحقیق پیش رو، زمانی بیشتر بارز می‌گردد که از میان این تحقیقات معدود، هیچ یک با رویکردی امیک و کیفی انجام نگرفته و هیچ پژوهشی به بررسی تفاسیر افراد از زندگی پس از طلاق و نحوه مواجهه سوژه‌ها با پیامدهای آن اختصاص نیافته است.

۲-۲. نگاهی به مطالعات سایر کشورها

مرور ادبیات تجربی سایر کشورها در این زمینه نشان از تمرکز بسیاری از تحقیقات بر تفاوت‌های جنسیتی در مواجهه با طلاق و زندگی پس از آن را دارد. به عنوان مثال، نتایج برخی تحقیقات نشان می‌دهد که زنان پریشانی‌های روانشناختی شدیدتر و کوتاه‌مدت‌تری را در مقایسه با مردان پیش از طلاق تجربه می‌کنند [۳۵، ۴۲، ۴۹]. این در حالی است که بطور معکوسی مردان آشفتگی‌های روانشناختی بلندمدت‌تری را پس از طلاق تجربه می‌کنند [۱۵، ۳۵، ۴۹]. نتایج برخی از پژوهش‌ها نیز نشان می‌دهد که هم زنان و هم مردان دشواری‌های بسیاری را پس از طلاق در ارتباط با نقش‌های والدی و مدیریت فرزندان خود گزارش کرده‌اند. اگرچه این دشواری‌ها بر اساس وضعیت حضانت فرزندان می‌تواند متفاوت باشد [۱۱، ۳۱]. از آن جایی که زنان عموماً حضانت فرزندان را به عهده می‌گیرند [۲۸، ۳۴]، در نتیجه گرایش بیشتری دارند که دشواری‌های ناشی از نقش‌های مضاعف [۱۰، ۳۵] و نیز فشار مشکلات اقتصادی [۳۲، ۳۸] را گزارش نمایند.

در سوی دیگر، مردان دشواری‌های بیشتری در ارتباط با کاهش ارتباطشان با فرزندان [۳۶] و فقدان اقتدار پدرانه‌ی خود را گزارش می‌کنند [۱۶، ۲۶، ۳۷]. علاوه بر این موارد، تمرکز برخی مطالعات دیگر نیز در زمینه ازدواج مجدد و ورود افراد به روابط جدید پس از طلاق است که بر نقش سن و جنسیت در این حیطة تأکید دارند. این تحقیقات نشان می‌دهند که افزایش سن برای زنان و مردان، احتمال ورود آنان را به روابط جدید کاهش می‌دهد، این در حالی است که چنین تأثیری در میان زنان بیش از مردان است، چرا که مردان عموماً با افرادی جوان‌تر از خود ازدواج می‌کنند اما با بالا رفتن سن در زنان، شرکای بالقوه آنان با سرعت بیشتری رو به کاهش خواهد گذاشت [۱۹]، همچنین ورود به روابط جدید پس از طلاق در میان مردان شایع‌تر از زنان به وقوع می‌پیوندد [۴۱، ۵۱]. از سویی حضور فرزندان نیز نقش بسزایی بر ازدواج مجدد والدین مطلقه دارد. تحقیقات نشان می‌دهند حضور فرزند عموماً شانس ازدواج مجدد یا ورود به روابط جدید را برای والدین کاهش می‌دهد و با افزایش تعداد فرزندان این شانس کمتر از قبل خواهد شد [۱۹، ۲۳، ۵۰].

۳. روش پژوهش

همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره گردید، مروری بر ادبیات تجربی در ایران، فقدان مطالعات عمیق در حیطة زندگی پس از طلاق را نشان می‌دهد که این مسئله لزوم اتخاذ رویکردی اکتشافی برای کشف ابعاد پنهان این پدیده را بیش از پیش نمودار می‌کند. از این رو پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی استقرایی به دنبال کشف ابعادی از زندگی کنشگران مطلقه است که نیازمند مدیریت پس از طلاق است. همچنین فهم عمیق از نحوه مواجهه‌ی سوژه‌های اجتماعی با پیامدهای طلاق و چگونگی درک و مدیریت این پیامدها با نگاهی جنسیتی، از دیگر رسالت‌های این پژوهش است که نیازمند مطالعه‌ای کیفی با رویکردی امیک^۲ است. بنابراین با توجه به ماهیت موضوع مورد مطالعه و

^۲. رویکرد امیک یکی از مفاهیم بنیادی در پارادایم تفسیری و روش‌شناسی کیفی است و به معنای درک، تفسیر و بازنمایی پدیده یا موضوع مورد بررسی از «نقطه نظر افراد درگیر» با آن است.

سوالات تحقیق، استفاده از روش‌شناسی کیفی انتخابی صحیح به نظر می‌آید. تحقیق کیفی عموماً به هر نوع تحقیقی اطلاق می‌شود که یافته‌های آن از طریق فرآیندهای آماری و با مقاصد کمی‌سازی به دست نیامده باشد [۷، ص ۹۳]. از سویی این تحقیق فاقد چهارچوب نظری از پیش تعیین‌شده و فرضیه‌های مبتنی بر آن است [۷، ص ۹۷]. تکنیک جمع‌آوری داده در این پژوهش نیز مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته است.

۱-۳. میدان تحقیق

جامعه یا میدان مورد مطالعه در این پژوهش، تمامی مردان و زنان مطلقه شهر تهران است که حداقل ۶ ماه از طلاق‌شان سپری شده باشد. کلانشهر تهران با بیشترین نرخ طلاق در مقایسه با سایر شهرها میدان تحقیق مناسبی برای مطالعه محسوب می‌گردد. از سویی از آن جایی که موضوع تحقیق وابسته به تجارب افراد از زندگی پس از طلاق است، تلاش گردید با سوژه‌هایی مصاحبه گردد که حداقل ۶ ماه از طلاق قانونی‌شان سپری گردیده باشد تا فرصت و تجربه مواجهه با چالش‌های زندگی پس از طلاق را داشته باشند.

۲-۳. حجم نمونه و روش نمونه‌گیری

در روش‌های کیفی حجم نمونه مانند روش‌های کمی از پیش تعیین شده نیست و بستگی به روند تحقیق و مقولات در حال تکوین دارد. در بررسی‌های کیفی می‌توان از دو نوع نمونه‌گیری به صورت همزمان استفاده کرد. این دو نوع نمونه‌گیری عبارتند از نمونه‌گیری هدفمند^۳ و نمونه‌گیری نظری^۴. از نمونه‌گیری هدفمند برای گزینش افراد مورد مصاحبه و از نمونه‌گیری نظری برای تشخیص تعداد افراد، تعیین محل داده‌های مورد نیاز و یافتن مسیر پژوهش استفاده می‌شود [۸]. از سویی حجم نمونه در مطالعات کیفی به سطح اشباع داده‌ها^۵ بستگی دارد و به مرحله‌ای از گردآوری داده‌های کیفی

-
3. Purposive Sampling
 4. Theoretical Sampling
 5. Data Saturation

اطلاق می‌شود که پاسخ‌های داده شده به سوالات تحقیق و یا مصاحبه‌های انجام شده کافی به نظر می‌رسند، چرا که داده‌های گردآوری شده از طریق انجام مصاحبه، مشابه و تکراری می‌شوند [۸]. بر این اساس، در این پژوهش پس از انجام ۳۶ مصاحبه کیفی عمیق با مردان و زنان مطلقه اشباع داده‌ها حاصل آمد.

۳-۳. توصیف ویژگی‌های نمونه

همان‌گونه که در جدول زیر نشان داده شده است، در این پژوهش با تعداد نمونه برابری از زنان و مردان (۱۸ زن و ۱۸ مرد) مصاحبه گردید. همچنین تعداد برابری از افراد از نظر وضعیت فرزند در حجم نمونه گنجانیده شده است. در سایر متغیرهای زمینه‌ای و جمعیت شناختی نیز تلاش گردید تا حد امکان نمونه‌های متکثری انتخاب شود. نتایج در جدول زیر ارائه شده است.

جدول ۱. مشخصات پاسخگویان

جنسیت		تعداد پاسخگویان		
مرد	زن	متغیرهای زمینه‌ای		
۵	۹	۱۴	۲۱-۳۰ سال	گروه‌های سنی
۸	۵	۱۳	۳۱-۴۰ سال	
۳	۴	۷	۴۱-۵۰ سال	
۲	۰	۲	۵۱-۶۰ سال	
۱	۰	۱	زیردیپلم	تحصیلات
۶	۷	۱۳	دیپلم	
۲	۱	۳	فوق دیپلم	
۵	۵	۱۰	کارشناسی	
۳	۴	۷	کارشناسی ارشد	
۱	۱	۲	دکتری	وضعیت اشتغال
۲	۷	۹	غیر شاغل	
۱۶	۱۱	۲۷	شاغل	
۶	۶	۱۲	پائین	طبقه اجتماعی
۶	۱۰	۱۶	متوسط	
۶	۲	۸	بالا	
۹	۹	۱۸	دارای فرزند	وضعیت فرزند
۹	۹	۱۸	بدون فرزند	
۱۸	۱۸	۳۶	جمع پاسخگویان	

۴. یافته‌های تحلیلی

نتایج حاصل از مصاحبه‌های کیفی عمیق نشان می‌دهد که با رخداد طلاق تغییرات عمده‌ای در ابعاد گوناگون زندگی کنشگران حاصل می‌آید که نیازمند مدیریت و ترمیم است. درک و تفسیر سوژه‌ها از این تغییرات و نحوه مواجهه آنها با چالش‌های پس از طلاق را در ادامه به‌طور مبسوط‌تری اشاره می‌شود:

۴-۱. چالش‌های اقتصادی

یکی از عمده بحران‌هایی که پس از طلاق پدیدار می‌گردد، تغییرات و چالش‌های اقتصادی است؛ چرا که با وقوع طلاق اشتراکات اقتصادی زوجین از میان می‌رود. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد، طلاق، خصوصاً در کوتاه‌مدت منجر به خسارات مالی برای اکثریت کنشگران می‌گردد. پرداخت مهریه و مشکلات مربوط به مدیریت خانه و تغذیه برای مردان، و یا تغییرات مکانی و از دست دادن نان‌آور برای زنان در مجموع چالش‌های اقتصادی برای کنشگران ایجاد می‌کند. در حقیقت با وقوع طلاق، کانون خانواده، با تمامی تقسیمات نقش ارگانیک‌اش، از هم می‌گسلد و این مسئله منجر به ایجاد خسارات مالی برای زوجین می‌گردد.

زیبا، ۲۵ ساله در این رابطه می‌گوید:

"بعد از طلاق سرپناهی نداشتم، یه پانسیون پیدا کردم رفتم اونجا زندگی کردم (تغییرات مکانی). اون موقع هیچ پولی نداشتم (چالش اقتصادی)، واسه همین از صبح تا ۱۰ شب تو یه دندونپزشکی کار می‌کردم تا خرجمو در بیمارم (اشتغال تمام وقت راهی برای مدیریت اقتصادی)؛ دوران خیلی سختی بود."

احسان، ۳۴ ساله نیز این‌طور می‌گوید:

۶. اسامی نامبرده شده برای حفظ هویت پاسخگویان تغییر کرده است.

"۱۲ میلیون بابت مهریه پرداخت کردم (خسارت حاصل از پرداخت مهریه)، در حالی که خرج بچه‌ها و حتی خانمم رو هم همین الان من دارم میدم، فقط به خاطر بچه هام... از پدر بودن فقط هزینه‌ها را فهمیدم همین."

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اگرچه برای بسیاری از مردان، خصوصاً آنهایی که مبادرت به پرداخت مهریه کرده‌اند، طلاق منجر به خسارات مالی می‌گردد، اما آنان با سهولت بیشتری قادر به مدیریت اقتصادی خود خواهند بود. این مسئله به دلیل جایگاه اقتصادی عموماً تثبیت‌شده‌ی آنها، انباشت سرمایه‌های اقتصادی پیشین، مهارت‌ها و تجارب بیشتری است که در کسب درآمد و اشتغال دارند و مهم‌تر از همه، به دلیل عادت‌واره^۷ تثبیت شده‌ی آنان مبنی بر «نان‌آور بودن» مرد قابل توجیه است. این در حالی است که ترجیحات ذهنی و عادت‌واره‌ی اکثریت زنان، بر اساس عدم الزام آنان به اشتغال شکل گرفته است؛ از این رو، زنان در مواجهه‌ی با پیامدهای اقتصادی طلاق، با چالش‌های بیشتری روبرو هستند. دشواری اقتصادی که زنان پس از طلاق تجربه می‌کنند با فهم این نکته تشدید می‌گردد که بسیاری از آنان هرگز شاغل نبوده و یا صرفاً به شغل‌هایی موقت یا پاره‌وقت مشغول بوده‌اند. این مسئله منجر به محدودیت تجارب کاری و فقدان مهارت‌های مورد نیاز آنان خواهد شد. از سویی، برای اکثر زنان، دریافت احتمالی مهریه و حمایت‌های مالی خانواده به‌عنوان تنها منابع حمایتی، به حدی نیست که پاسخگوی نیاز اقتصادی آنان باشد. این در حالی است که اکثریت زنان پاسخ‌گو در این تحقیق اعلام کرده‌اند که مهریه خود را دریافت نکرده و یا تنها بخشی از آن را دریافت کرده‌اند. بنابراین چالش‌های اقتصادی پس از طلاق برای زنان و خصوصاً آنهایی که حضانت فرزندان خود را به‌عهده دارند بیش از پیش نمود می‌یابد.

شیما، ۴۰ ساله که مهریه‌ای دریافت نکرده است و حضانت فرزندش را بر عهده دارد می‌گوید:

^۷ عادت‌واره (Habitus) را می‌توان نظام و مجموعه‌ای از خوی و خصلت‌های نسبتاً ماندگار معرفی کرد که به صورت یک قالب مشترک در بین افرادی که در معرض تجارب مشترک قرار دارند، وجود دارد و مبنای ادراک، داوری و عمل آنان می‌شود [۲، ص ۳۳۴].

"بزرگ‌ترین مشکلم بعد از طلاق مشکلات اقتصادی بود؛ واسه همین مجبور بودم برم سر کار. از طرفی کارم تمام وقت بود و مزدشم کم بود و نمی‌تونستم به بچه‌ام برسیم و خوب تأمینش کنم... میدونی من خیلی ایده‌ها داشتم برا بچه‌ام. مثلاً دوست داشتم کلاس زبان یا کلاس موسیقی بذارمش، اما واقعیتش حقوقم کفافشو نمیده. روم نمیشه به خانواده‌ام بگم."

علاوه بر تفاوت‌های جنسیتی در نحوه مواجهه با چالش‌های اقتصادی پس از طلاق، سایر متغیرهای زمینه‌ای نیز در این میان نقشی تعیین‌کننده دارند. به عنوان مثال سوژه‌هایی که از نظر طبقه اجتماعی در جایگاه بالاتری قرار دارند و نیز کنشگرانی که در سنین جوانی به سر می‌برند و یا افرادی که تعداد سال‌های بیشتری از طلاق‌شان سپری گردیده است در مقایسه با سایرین از موقعیت و فرصت‌های مناسب‌تری برای مواجهه با مشکلات اقتصادی برخوردارند. این در حالی است که نتایج نشان می‌دهد زنان مسن، آسیب‌پذیرترین قشر در این میان هستند، چرا که نه از نیروی جوانی برای مدیریت چالش‌های اقتصادی خود برخوردارند و نه از انباشت سرمایه به میزان هم‌تایان مردشان. مطالعات سایر کشورها نیز همسو با نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد، زنان و مردان کاهش معناداری را در درآمدها و دارایی‌های خود پس از طلاق تجربه می‌کنند [۲۰، ۲۲، ۴۶، ۵۲] و این کاهش، برای زنان شدیدتر و طولانی‌مدت‌تر از مردان است [۱۴، ۳۰، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۷]. تحقیقات دیگری نیز مؤید این مسئله است که زنان مطلقه در مقایسه با مردان طلاق‌گرفته یا زنان متأهل، مشکلات اقتصادی شدیدتری را مانند ناتوانی در پرداخت قبوض یا خرید کالاهای ضروری گزارش کرده‌اند [۲۴، ۴۳، ۴۴، ۴۵] که این تفاوت‌ها به این دلیل وجود دارد که زنان در مقایسه با مردان، سوابق کاری منقطع‌تری را پیش از طلاق داشته‌اند و نیز به دلیل مسئولیت‌شان در قبال فرزندان، تضاد بیشتری را میان خانواده و کار تجربه کرده‌اند و با احتمال بیشتری مورد تبعیض شغلی و درآمدی قرار می‌گیرند [۱۱].

۲-۴. چالش‌های حاصل از حضور فرزند

فرزنددار بودن یا نبودن، تفاوت معناداری را در نحوه درک کنشگران از پیامدهای طلاق ایجاد می‌نماید. یکی از عمده چالش‌هایی که سوژه‌های فرزنددار با آن مواجه می‌شوند، تغییر در روابط والد-فرزندی و دشواری‌های ایفای نقش تک‌والدی در مدیریت فرزندان است. فرزندی که تا پیش از این، در کنار هر دو والدین‌اش پرورش یافته است اینک مجبور به حضور بیشتر یا دائم در کنار یکی از آنها است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که جدایی از فرزندان هم برای مادران و هم پدران مرحله‌ی دشواری گزارش شده است. از سویی یکی دیگر از چالش‌های کنشگران دارای فرزند، مسئله حضانت است. توافق بر سر حضانت فرزندان از جمله موارد تنش‌زایی است که افراد در حین و پس از طلاق با آن روبرو می‌شوند. در حقیقت، وقوع طلاق هم‌والدی^۸، که به معنای مدیریت و توافق زوجین در ارتباط با نگهداری و سرپرستی فرزندان و حق ملاقات با آنان است، یکی از مراحل دشوار برای سوژه‌های متارکه کرده است. چرا که با طلاق اگرچه روابط میان زوجین به پایان می‌رسد اما روابط میان والدین و فرزندان به اتمام نمی‌رسد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که از میان ۱۸ پاسخگوی دارای فرزند به هنگام مصاحبه، در ۱۳ مورد حضانت فرزند با مادر و تنها در ۵ مورد حضانت فرزند با پدر بوده است. این در حالی است که از میان ۱۳ موردی که حضانت فرزند با مادر گزارش شده است، تنها در ۵ مورد، پدر نفقه فرزندان را پرداخت می‌کرد. هزینه‌ی سرپرستی فرزندان بدون کمک همسر، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های زنان پس از طلاق است.

یکی دیگر از چالش‌هایی که کنشگران فرزنددار با آن مواجه می‌شوند، عدم گسست از همسر سابق است. چرا که وجود فرزند، همواره پلی میان حال و گذشته و نیز رابطی با همسر سابق خواهد بود. از طرفی به هنگام تعیین قرار ملاقات و سایر امور تربیتی فرزند، گاهی کنشگران مجبور به ملاقات و ارتباط با همسر سابق می‌شوند که این مسئله می‌تواند کشمکش‌های جدیدی را میان زوجین ایجاد نماید. علاوه بر چالش‌هایی که تا بدین جا اشاره شد، حضور فرزند همچنین می‌تواند به عنوان مانعی بر سر راه ازدواج

کنشگران قلمداد گردد. این مسئله خصوصاً برای زنان، به دلیل مسائل حقوقی و دسترسی پایین تر آنان به سرمایه‌های اقتصادی، بیش از مردان نمود می‌یابد. سمانه، ۲۸ ساله می‌گوید:

"من خواستگارهای خیلی خوبی داشتم اما وقتی می‌فهمیدن بچه هم دارم می‌گفتن نه، مسئولیت بچه مردم سخته (حضور فرزند=از دست دادن فرصت‌های ازدواجی). از یه بابت‌هایی اگه حتی اونا هم می‌خواستن ازدواج کنن من به خاطر بچه‌ام نمی‌تونستم؛ چون اگه ازدواج کنم حضانت^۱ بچه‌ام رو ازم می‌گیرن (مسائل حقوقی زنان)... از طرفی من کار تمام وقتم نمی‌تونم برم چون دکتر بهم گفت پسرت از مهر پدری محرومه تو باید بیشتر با این بچه باشی (حضور فرزند= مانعی در اشتغال تمام وقت مادر)." ^۱

با طلاق، نقش‌های مادری و پدری و نیز مناسبات کنشگران با فرزندان‌شان تغییر می‌یابد. سوژه‌هایی که حضانت فرزندان خود را به عهده دارند عموماً دچار نوعی ابهام و دوگانگی نقشی می‌شوند و مجبورند نقشی مضاعف بر نقش پیشین خود را بر عهده گیرند؛ چرا که همسر سابق و نقش‌های او، به هنگام مدیریت فرزند، حضور ندارد. از سویی کنشگرانی که حضانت فرزندان خود را به عهده ندارند، نقش والدی خود را کمرنگ‌تر از سابق گزارش می‌کنند. مدیریت و پذیرش این تغییرات نیز، چالشی دیگر را برای کنشگران به همراه خواهد آورد.

نگین، ۲۸ ساله که حضانت فرزندش به همسرش واگذار شده است، این‌گونه می‌گوید:

"نقش مادریم کمرنگ‌تر شده؛ وقتی پسر می‌آید پیشم فقط به این فکر می‌کنم که بهش خوش بگذره؛ واسه دیدنش لحظه شماری می‌کنم. من واسش خیلی برنامه‌ها داشتم ولی الان کار چندانی از دستم برنمیاد... وقتی بچه‌ها رو با مادرشون می‌بینم یا

^۱. بر طبق قانون، حضانت فرزندان (پسر و دختر) تا ۷ سالگی به عهده مادر است و در صورت ازدواج او، حضانت از وی سلب می‌شود. این مسئله در کنار پیوستگی عاطفی مادران به فرزندان، منجر به ممانعت آنان برای ازدواج مجدد می‌گردد.

بچه‌ای رو با پدر و مادرش می‌بینم، بغض خفه‌ام می‌کنه، تحمل دیدنشو ندارم (چالش- های ناشی از فقدان ارتباط و نقش‌های پیشین)."

فاطمه، ۴۷ ساله می‌گوید:

"به سختی تونستم بچه‌ام رو بزرگ کنم. همه جوانیم رو زیر پا گذاشتم... اکثر اوقات چند شیفت کار می‌کنم تا بتونم خرج زندگی مون رو در بیارم (چالش‌های ایفای نقش مضاعف)... من تو تمام این بیست سال برای بچه‌ام هم مادر بودم هم پدر."

مجید، ۳۹ ساله نیز می‌گوید:

"چیزی که همیشه اذیتم می‌کنه بچه‌است... وقتی می‌بینی از مادرش جداست و داره اذیت میشه، نیاز به مهر مادری داره، یه سری نیازها داره که من شاید به سختی بتونم پاسخش رو بدم، خب این خیلی اوضاع رو سخت می‌کنه (چالش‌های ایفای نقش مضاعف)."

به نظر می‌رسد جامعه‌پذیری مردان به گونه‌ای است که نقش نان‌آوری را بیش از نقش پدری در آنها نهادینه می‌کند. در این راستا برخی از تحقیقات نشان می‌دهند مردان گرایش بیشتری دارند تا مسئولیت‌های کاری خود را مقدم بر مراقبت و نگهداری از فرزندان در نظر گیرند [۱۸]. این مسئله را باید در عادت‌واره‌های پیشین آنان جستجو کرد؛ چرا که جامعه‌پذیری مردان به نحوی است که آنان را مسئول اصلی مراقبت و نگهداری از فرزندان به شمار نمی‌آورد و نقش نان‌آوری آنان را بر این مسئله ارجح می‌داند. به‌همین دلیل مردان با چالش‌های بسیاری در ایفای نقش مضاعف و مدیریت فرزندان‌شان روبرو می‌گردند.

۳-۴. چالش‌های روانشناختی

علاوه بر چالش‌هایی که کنشگران در ابعاد ذکر شده پس از طلاق متحمل می‌شوند، سلامت روانی و جسمانی آنان نیز دستخوش دگرگونی می‌گردد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اکثر سوژه‌ها، اثرات منفی ولو اندکی در سلامت روانشناختی خود خصوصاً در سال‌های اولیه پس از طلاق گزارش کرده‌اند.

محمد، ۲۸ ساله می‌گوید:

"اولین احساسی که آدم بعد از طلاق بهش دست می‌ده اینه که فکر می‌کنه در جامعه رها شده و در زندگی‌ای افتاده که باهش بیگانه است. این باعث شد من بدبین و منزوی بشم، اعتماد به نفسم رو از دست بدم و هیچ انگیزه‌ای برای زندگیم نداشته باشم (چالش‌های روانشناختی طلاق)."

گاهی فشارها و آسیب‌های روانشناختی‌ای که کنشگران متحمل می‌شوند در صورت عدم مدیریت صحیح، می‌تواند منجر به ایجاد رفتارهای پرخطر و آسیب‌زایی چون خودکشی، اعتیاد، مصرف بی‌رویه الکل و امثال آن شود. مهشید، ۳۵ ساله می‌گوید:

"خشم شدید داشتم، نسبت به همه؛ دنبال انتقام بودم... نمی‌تونستم تحمل کنم یکی زندگی من رو این‌طوری متلاشی کنه و بره... بُریده بودم... تصمیم گرفتم خودکشی کنم، خودکشی هم کردم، اما برادرم سریع منو رسوند بیمارستان. تازه بعد از اون فهمیدن که من خیلی خرد شدم."

حامد، ۳۳ ساله نیز این‌طور می‌گوید:

"انقدر خودخوری کردم که خونریزی معده گرفتم. یک سال بعد از طلاق معتاد شدم... روانی‌ام از فرط مشکلات عاطفی؛ واسه همین مجبور شدم برای رفعش پناه ببرم به مواد."

میزان چالش‌های روانشناختی سوژه‌ها به عوامل گوناگونی چون میزان کشمکش‌های پیش از طلاق، نحوه تفسیر کنشگران از واقعه طلاق، و نیز میزان موفقیت آنان در مدیریت سایر ابعاد زندگی پس از طلاق بستگی دارد. در میان پاسخ‌گویان دو نفر از مردان در مقابل فشارهای طلاق به اعتیاد روی آورده و این فرضیه را که آنان در مقایسه با زنان آشفتگی‌های پس از طلاق را با رفتارهای تخریبی بیشتری برون‌سازی می‌کنند، تأیید کرده‌اند. از سویی مردان پاسخگو، به دلیل نوع جامعه‌پذیری و انتظارات اجتماعی از آنها، عموماً از بیان احساسات و ذهنیات خود در زمینه طلاق نزد دوستان و مشاوران خودداری می‌کردند و این مسئله دشواری آنان را در مدیریت چالش‌های

روانشناختی دوچندان می‌کرد. این نتایج با پژوهش بائوم^{۱۰} (۲۰۰۴) که مدعی است مردان پس از طلاق در مقایسه با زنان تمایل کمتری به مساعدت‌های روانشناختی از خود بروز می‌دهند همخوانی دارد [۱۳]. از سویی زنان به دلیل چالش‌هایی که در ابعاد اقتصادی، ارتباطی و اجتماعی پس از طلاق متحمل می‌شوند، با احتمال بیشتری دچار انزوا، کاهش اعتماد به نفس و تردید نسبت به طلاق‌شان می‌گردند و این موارد ترمیم روانشناختی آنان را دشوار می‌گرداند. مردان نیز در صورت عدم توانایی در مدیریت فرزندان، خانه و کاهش کیفیت زندگی خود، با فشارهای روانی بسیاری پس از طلاق روبرو می‌گردند. نتایج تحقیق یزدخواستی و دیگران (۱۳۸۷) نیز نشان داد که مردان بیش از زنان نگران وضعیت کیفیت زندگی خود پس از طلاق و نیز تشکیل خانواده هستند [۹]. یافته‌های این تحقیق در کنار سایر پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در مجموع نمی‌توان جنسیت را عاملی تعیین‌کننده در میزان پیامدهای روانشناختی طلاق قلمداد نمود.

۴-۴. چالش‌های ارتباطی و اجتماعی

با رخداد طلاق، حیات ارتباطی و اجتماعی کنشگران با تغییرات و چالش‌های فراوانی مواجه می‌گردد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که عموم کنشگران تجارب گوناگونی از بازخوردهای منفی طلاق در میان اطرافیان و کل جامعه گزارش کرده‌اند که این بازخوردها پیامدهای متعددی برای کنشگران دارند. یکی از این پیامدها طرد اجتماعی و داغ‌ننگ در میان سوژه‌های مطلقه است. جامعه با ارزش‌گذاری مثبت نسبت به ازدواج و تأهل، عملاً خروج افراد از آن وضعیت با ارزش را تقبیح کرده و با آنان همچون مطرودانی اجتماعی برخورد می‌کند که این مسئله منجر به ایجاد انگ اجتماعی در میان کنشگران می‌گردد.

امیر، ۲۸ ساله در این ارتباط می‌گوید:

"جامعه نسبت به کسانی که طلاق گرفتن نگاهی مثل یه مجرم، معتاد یا بیمار ایدزی داره و بعنوان آدمی خطرناک که باید ازش دوری کرد نگاه می‌کنه. در حالی که کسی که سابقه یه ازدواج ناموفق داشته صرفاً یک انتخاب اشتباه داشته مثل کسی که تو انتخاب رشته و شغلش دچار اشتباه شده."

داغ اجتماعی حاصل از بازخوردهای منفی طلاق در جامعه، منجر به بی‌اعتباری و یا کاهش اعتبار اجتماعی کنشگران در نزد دیگران می‌گردد. چرا که از نگاه پیش‌فرض گفتمان مسلط در جامعه، کسی که قادر به نگهداشت موقعیت ارزشمند تأهل نبوده است، احتمالاً فردی ناتوان است که از تمایلات و خواهش‌های خود پیروی کرده و یا منافع خود را بر مصالح خانواده ترجیح داده است. در حقیقت ارزیابی بسیار منفی جامعه از طلاق به ارزیابی منفی از شخصیت زن و شوهری که جدا شده‌اند، تعمیم داده می‌شود.

مصطفی، ۳۲ ساله می‌گوید:

"طلاق برام هزینه‌های اجتماعی زیادی داشت. احساس می‌کنم شخصیت اجتماعی با طلاق خدشه‌دار شده. (کاهش اعتبار اجتماعی)"
احساس بی‌اعتباری اجتماعی را مردان بیش از زنان گزارش کرده‌اند. این مسئله می‌تواند به این دلیل باشد که جامعه مردان را به‌عنوان مدیر و تدبیرگر در امور خانواده تلقی می‌کند که فروپاشی خانواده می‌تواند نشانه‌ای از بی‌کفایتی و عدم مدیریت صحیح آنان باشد.

علاوه بر موارد ذکر شده، گفتمان غالب در جامعه، سوژه‌های مطلقه را تهدیدی برای روابط ازدواجی دیگران تلقی می‌کند و از این منظر نیز منجر به انزوا و فشار اجتماعی و ارتباطی مضاعف بر آنان می‌گردد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اکثر کنشگران زن، تجربه‌ی از دست دادن دوستان متأهل خود و یا کاهش عامدانه‌ی ارتباطات‌شان را در طول دوره پس از طلاق گزارش کرده‌اند. این مسئله در میان برخی از مردان نیز گزارش شده است. این نگاه که سوژه‌های طلاق گرفته را به مثابه تهدیدی برای سایر روابط

دیگران در نظر می‌گیرد منجر به طرد مضاعف کنشگران و کاهش سرمایه‌های اجتماعی آنان می‌گردد.

نگین، ۲۸ ساله می‌گوید:

"خیلی‌ها فکر می‌کنن چون جدا شدم می‌خوام رو سر شوهراشون خراب شم... از برخوردشون این رو حس می‌کنم؛ احساس می‌کنم می‌ترسن. من از زن‌هایی که سر مرد زن دار خراب می‌شن حالم بهم می‌خوره؛ مسلماً هیچ وقت حتی تو بدترین شرایط هم اینکارو نمی‌کنم... یه زن اگه شوهر داشته باشه تو یه مهمونی می‌تونه با بقیه مردها بگه و بخنده ولی یه زن مطلقه نمی‌تونه چون حتماً یه چیزی بهش می‌بندن."

عباس، ۵۷ ساله نیز می‌گوید:

"ادم بعد از طلاق ارتباطات اجتماعی ضعیف می‌شه... من اصولاً دیگه تو جمع‌های متأهلی نمی‌رم. مثلاً خونه یکی از دوستای خیلی صمیمی‌ام که متأهله دیگه نمی‌رم، خانمش یه جووری منو نگاه می‌کنه، انگار منو ناقص فرض می‌کنه"

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که علاوه بر بازخوردهای منفی جامعه که هر دو جنس را از خود متأثر می‌کند اما «فرهنگ جنسیتی» موجود در جامعه منجر به دشواری‌های مضاعفی منحصراً برای زنان می‌گردد. در حقیقت تبعیض جنسیتی، جنس-گرایی^{۱۱} و سلطه مردانه‌ای که در تار و پود جامعه ریشه دوانده است، خشونت نمادین مضاعفی را بر زنان اعمال می‌کند. کدگذاری یافته‌های تحقیق، تم‌هایی را آشکار می‌سازد که بیانگر تأثیرات جدی فرهنگ جنسیتی بر زندگی زنان است. یکی از این اثرات، نگاه ابزاری و شی‌ءواره‌ای است که سلطه مردانه بر آنها اعمال می‌کند. خشونت نمادین در حوزه جنسیتی به طبقه مسلط این امکان را می‌دهد که با تعریف واقعیت به دلخواه خود، زنان مطلقه را ابژه‌ی جنسی خود گرداند.

سرور، ۲۹ ساله می‌گوید:

"نگاه جامعه خیلی بده... همه فکر می‌کنن به زن وقتی مطلقه می‌شه، می‌شه هر کاری ازش خواست؛ بدی جامعه ما اینه که زن‌های مطلقه رو با فاحشه‌ها اشتباه گرفتن."

نگاه ابزاری به زنان منجر به آن می‌گردد که اکثر آنان، در جستجوی راهی برآیند تا مطلقه بودن خود را از دیگران پنهان نمایند. یافته‌های برخی از تحقیقات دیگر نیز مؤید آن است که آزار جنسی زنان مطلقه در مقایسه با زنان مجرد و متأهل در محیط‌های کاری شیوع بیشتری دارد [۳]. چنین نگاهی نسبت به زنان مطلقه منجر به محدودیت در اشتغال و احساس عدم امنیت آنان می‌گردد.

بورديو مدعی است نوعی علیت چرخشی در نظام نابرابری جنسیتی جوامع وجود دارد به گونه‌ای که ساختارهای عینی اجتماعی، باورهای فردی را شکل می‌دهد و افراد بر پایه این باورها به نحوی عمل می‌کنند که نظم اجتماعی جنسیتی تقویت شود [۳۳]؛ وضعیتی که منجر به خشونت نمادین مضاعف بر زنان می‌گردد.

یکی دیگر از پیامدهای فرهنگ جنسیتی در جامعه، محدودیت‌های ازدواجی زنان مطلقه در مقایسه با مردان است. یافته‌ها نشان می‌دهد که از میان شش پاسخگوی این تحقیق که پس از طلاق ازدواج مجدد نموده‌اند تنها یک نفر زن و باقی آنها از میان مردان بوده است. فرهنگ جنسیتی در کنار گفتمان مسلط در جامعه که افراد مطلقه را سوژه‌هایی شکست‌خورده و ناتوان در ایفای نقش‌های همسری قلمداد می‌کند، منجر به کاهش مضاعف فرصت‌های ازدواجی برای زنان می‌گردد.

یلدا، ۲۹ ساله در این ارتباط می‌گوید:

"نگاه جامعه خیلی افتضاحه؛ تو ازدواجت خیلی مشکل پیدا می‌کنی، تا میگی طلاق گرفتی می‌گن ببین پس چه مشکلی داشته؟ واقعاً زیر سوال می‌ری به خاطر طلاق، حتی اگه تو مقصر نبوده باشی (فشار گفتمان غالب در جامعه). تو جامعه ما اینجوریه که حتماً به زن طلاق گرفته باید با یه مرد طلاق گرفته ازدواج کنه یا با یه طلاق گرفته‌ی بچه دار، اما مردای مطلقه راحت‌تر می‌تونن با دخترای مجرد ازدواج کنن. خانواده‌های ایرانی

به پسرای مجردشون اجازه نمی‌دن برن یه زن متارکه کرده بگیرن؛ برای خودشون یه ننگِ بزرگ می‌دونن این قضیه رو (فشار فرهنگ جنسیتی)."

یافته‌های تحقیق نیز مؤید آن است که تمامی پنج مردی که اقدام به ازدواج مجدد کرده‌اند، در ازدواج دوم نیز با دختری مجرد و نه مطلقه ازدواج کرده‌اند. چنین مسئله‌ای ازدواج مجدد را برای زنان مطلقه دشوارتر می‌نماید و آنان را مجبور به ازدواج با مردان مسن یا مردان فرزنددار می‌کند، چرا که عموماً این احتمال که زنی مطلقه با مردی مجرد ازدواج کند بسیار پائین‌تر از مورد مشابه در میان هم‌تایان مرد است. یکی از عواملی که می‌تواند توضیح‌دهنده‌ی این قضیه باشد، ارزش بکارت در جامعه است. فرهنگ جنسیتی با تاکید بیش از حد بر این مسئله موجب کاهش فرصت‌های ازدواجی برای زنان مطلقه می‌گردد. این کنشگران اگر در موارد نادری نیز امکان ازدواج با افراد مجرد را داشته باشند، عموماً به دلیل توقعات پائین‌تر اقتصادی‌شان برای شروع زندگی و یا امکان تسلط بیشتر مردان بر آنان، به دلیل موقعیت ویژه‌شان خواهد بود.

نسترن، ۳۲ ساله در این باره می‌گوید:

"مردهایی که برای ازدواج میان اگرچه بعضی‌هاشون خیلی‌ام پایین‌تر از منند ولی اوضاع منو یک امتیاز مثبت برای خودشون می‌دونند و انتظار دارند من همیشه کوتاه بیایم و سرم پائین باشه."

علاوه بر گفتمان غالب در جامعه و فرهنگ جنسیتی که فرصت‌های ازدواجی زنان را محدود می‌نماید، عوامل فردی و اجتماعی دیگری نیز می‌تواند مانع از ازدواج مجدد زنان مطلقه گردد. از جمله علل این وضعیت، وجود فرزندان و سن زنان است. از آن جایی که در عموم موارد حضانت فرزندان در عمل با مادران است، این مسئله محدودیت‌های بیشتری را برای زنان نسبت به مردان ایجاد می‌کند، همچنین زنان با بالا رفتن سن خود، به دلیل گرایش فرهنگی موجود در جامعه که ازدواج آنان را با مردان کوچک‌تر از خود نمی‌پذیرد، فرصت‌های ازدواجی‌شان محدود می‌گردد؛ اما مردان عموماً با بالا رفتن سن خود چنین مشکلی را چندان نخواهند داشت.

علی‌رغم تمامی موارد ذکر شده و سهولت بیشتری که مردان در ازدواج مجدد در مقایسه با زنان دارند، اما نباید فراموش نمائیم که گفتمان مسلط در جامعه محدودیت‌های خود را در این حیطه بر آنان نیز اعمال می‌کند. فرشید، ۳۰ ساله در این زمینه می‌گوید:

"کسی که طلاق می‌گیره معیارهای ازدواجش محدود می‌شه...هرکی گفته طلاق برای زن فقط ننگ آورده اشتباه گفته. متأسفانه برای مرد هم خیلی فشاره، یه لکه است. تا می‌شینی با طرف حرف می‌زنی میگی من یه ازدواج ناموفق قبلاً داشتم، یه دفعه قیافه‌اش برمی‌گرده."

۴-۵. چالش‌های عاطفی و جنسی

احساس تنهایی و افزایش نیازهای عاطفی بعد از طلاق، صرفاً به این خاطر نیست که افراد همسران خود را از دست داده‌اند، بلکه به این دلیل است که آنان پس از طلاق علاوه بر همسر و خانواده او، دوستان مشترک و حتی برخی از دوستان شخصی خودشان را نیز از دست داده‌اند. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که فقدان شریکی که بتواند نیازهای عاطفی کنشگران را تأمین نماید، یکی از چالش‌های اساسی آنان پس از طلاق است. در این میان افراد در قبال نیازهای عاطفی خود، به شیوه‌های مختلفی واکنش نشان می‌دهند. برخی به سرعت در پی ازدواج مجدد هستند، برخی وارد روابط عاطفی با جنس مخالف در چارچوب دوستی می‌شوند، بعضی از افراد نیز به سرکوب نیازهای عاطفی‌شان پرداخته و یا با سرگرم کردن خود به فعالیت‌های دیگر مانند کار و امور معنوی سعی در کاهش این نیاز می‌کنند؛ عده‌ای دیگر نیز با افزایش ارتباطات خود با دوستان، خانواده و فرزندان و حضور در شبکه‌های اجتماعی به مدیریت نیازهای عاطفی خود مبادرت می‌کنند و در نهایت گروهی نیز با درگیری در روابط گاه‌به‌گاه و بی‌ثبات به جبران تصنعی آن می‌پردازند. این در حالی است که مصاحبه‌های کیفی عمیق نشان می‌دهد افرادی که در حیطه عاطفی احساس نیاز کمتری می‌کنند و شیوه‌ای را برای مدیریت و ارضای نیازهای عاطفی خود برگزیده‌اند در مقایسه با کسانی که نیازهای

عاطفی بیشتری احساس می‌کنند، زندگی پس از طلاق را با سهولت بیشتری مدیریت می‌کنند. حمایت از سوی شریک (یا همسر) جدید برای افراد سودمند است چرا که مطالعات بسیاری تأکید داشته‌اند که سازگاری با طلاق در میان افراد مطلقه‌ای که روابط عاطفی جدیدی را ایجاد کرده‌اند [۲۵، ۴۸] یا در میان کسانی که ازدواج مجدد داشته‌اند [۲۱، ۴۴] بالاتر از دیگران است. ازدواج مجدد همچنین، کیفیت زندگی کنشگران را بهبود می‌بخشد [۳۵].

یکی دیگر از زمینه‌هایی که پس از طلاق دستخوش چالش می‌گردد، نحوه مدیریت نیازهای جنسی کنشگران است. سوژه‌ها در قبال این چالش، واکنش‌های گوناگونی را از خود نشان می‌دهند. برخی از آنان، همراستا با هنجارهای جامعه، به ازدواج دائم روی آورده و از آن طریق به رفع نیازهای جنسی خود می‌پردازند. عده‌ای دیگر نیز بسته به عادت‌واره‌ها و شرایط عینی خود از راه‌های دیگری چون ازدواج موقت، دوستی، همخانگی، روابط آزاد و گاه‌به‌گاه، سعی در برطرف نمودن نیاز جنسی خود دارند و در نهایت برخی دیگر نیز به خویشتن‌داری یا سرکوب نیازهای جنسی خود مبادرت می‌کنند. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که اکثریت زنان مورد مطالعه (۱۲ نفر) به سرکوب‌گریزه جنسی خود پرداخته‌اند و تعداد بسیار کمی از آنها تجربه ازدواج دائم یا موقت را از سر گذرانده‌اند. هرچند چهار نفر از آنها نیز تجربه دوستی یا همخانگی طولانی‌مدت را داشته‌اند که شرکای جنسی تمامی آنان، پسران مجرد بوده‌اند. اما در میان مردان، طیفی از تمامی دسته‌های موجود مشاهده می‌گردد. قابل ذکر است که برقراری هر نوع ارتباط خارج از حریم هنجاری به شدت تابع ارزش‌های دینی و اخلاقی افراد است. برای مثال آن دسته از افرادی که نسبت به هنجارهای دینی پایبندی بیشتری دارند معمولاً از رویه‌هایی که معارض با اخلاق دینی است، اجتناب می‌کنند و حال آنکه افرادی که به لحاظ نوع اعتقاد، پایبندی کمتری دارند ممکن است از روابط جایگزین استفاده کنند که خارج از حریم هنجاری و دینی است. همچنین یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که زنان مطلقه، به دلیل فرصت‌های ازدواجی محدود و فشارهای اجتماعی بیشتر در مقایسه با مردان، در تمامی دوران پس از طلاق، با احتمال بیشتری

به سمت سرکوب‌گریزه جنسی می‌روند. در حالی که غالب مردان، تنها در بازه‌های زمانی کوتاه مدت، سرکوب یا خویش‌ننداری را به عنوان استراتژی مدیریت‌گریزه جنسی خود انتخاب خواهند کرد. از آن جایی که بیشتر زنان به همراه خانواده خود زندگی می‌کنند و نیز به دلیل نگاه منفی بیشتری که جامعه در قبال درگیری آنان در روابط خارج از چارچوب ازدواج اتخاذ می‌کند، آنان از امکان کمتری برای ورود به روابط غیر ازدواجی برخوردارند و آن تعداد اندکی از زنان نیز که تجربه درگیری در روابط دوستی و همخانگی طولانی مدت و یا روابط گاه‌به‌گاه آزاد را گزارش کرده‌اند عمدتاً از دسته افرادی بودند که به همراه خانواده زندگی نمی‌کردند و یا از عادت‌واره‌های مدرنی برخوردار بودند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که برخی از زنانی که در طولانی مدت به سرکوب‌گریزه خود می‌پردازند و از سویی امکان ازدواج دائم برایشان چندان مهیا نیست، تمایل به ازدواج موقت داشته‌اند اما به دلیل اینکه این مسئله از سوی خانواده و اطرافیان آنان منع شده است و آنان را در موضع برجسب‌زنی قرار می‌دهد، منجر به ممانعت آنان از ورود به ازدواج موقت گردیده است.

مهناز، ۳۱ ساله که به سرکوب‌گریزه جنسی خود پرداخته است، اینگونه می‌گوید:

"الان با انواع داروهای گیاهی و هورمونی نیازم رو کنترل می‌کنم... من الان شرایطش رو ندارم وگرنه اگه زن مستقلی بودم حتماً اینکارو(ازدواج موقت) می‌کردم. ازدواج موقت حداقل نیاز جنسی‌ام رو از راه حلال برطرف می‌کنه، ولی می‌دونم اگر اینکارو کنم طرد می‌شم از سوی خانواده و اون تنها حامی‌ام رو هم از دست می‌دم؛ دلیل اینکه این کار رو نمی‌کنم هم همینه."

عباس، ۵۷ ساله نیز موانع ارضای نیاز جنسی خود را اینگونه برمی‌شمرد:

"نیازهام رو تو این مدت سرکوب کردم؛ بچه‌هام اون زمان حساس بودن رو ازدواجم، نمی‌تونستم برم ازدواج کنم. یا باید می‌رفتم دنبال عیاشی که آخر و عاقبت نداشت؛ چون آدم اگه وارد تنوع طلبی بشه دیگه واویلاست. اگرم بری زن صیغه‌ای بگیری اونم ممکنه برات مشکل ایجاد کنه."

۵. بحث و نتیجه گیری

در این پژوهش به بررسی درک و تصور کنشگران از ابعاد گوناگون زندگی پس از طلاق با رویکردی جنسیتی پرداخته شد. هرچند مصاحبه کیفی با نمونه محدودی از سوژه‌های مطلقه نمی‌تواند نتایج قابل تعمیمی را به لحاظ آماری دربرداشته باشد، اما می‌تواند لایه‌های پنهان و عموماً مغفول مانده در این حوزه را بیشتر آشکار نماید. نتایج پژوهش حاضر رشته‌ای از بحران‌های پس از طلاق را آشکار نمود که نیازمند مدیریت و ترمیم توسط سوژه‌های مطلقه است. مصاحبه‌های کیفی عمیق همچنین نشان داد علی‌رغم اینکه چالش‌های زندگی پس از طلاق، هر دو جنس را متأثر می‌کند اما در مجموع این زنان هستند که به دلیل موانع جنسیتی با آسیب‌های بیشتری در زندگی پس از طلاق روبرویند. این نتایج با بسیاری از تحقیقات در سایر کشورها نیز همخوانی دارد [۱۲]. آسیب‌پذیری زنان خصوصاً در ابعاد اقتصادی، ارتباطی و اجتماعی منجر به تبعات بسیار منفی نه تنها برای آنها، بلکه برای خانواده، فرزندان و در مجموع کل جامعه خواهد شد و این زنگ خطری است که سیاستگذاران بایستی بدان توجه نموده و درصدد توانمندسازی زنان در این ابعاد باشند.

نکته حائز اهمیت در این میان آن است که نباید افزایش طلاق را به مثابه زوال خانواده تفسیر کرد چرا که نتایج این پژوهش نشان داد عموم افراد مطلقه گرایش به ازدواج مجدد دارند و نهاد خانواده را کانون امنی برای خود و فرزندان‌شان قلمداد نموده که می‌تواند عاملی تسهیل‌کننده در مدیریت و ترمیم زندگی پس از طلاق‌شان باشد. از این رو بایستی تلاش نمود تا زمینه‌های بازسازی ذهنی و عینی زندگی پس از طلاق افراد را فراهم نموده و بازگشت آنان را به چرخه طبیعی زندگی فردی و اجتماعی تسهیل نمود تا آمادگی آنان را برای ازدواج مجدد فراهم شود. با ازدواج مجدد بسیاری از چالش‌ها و نیازهای زوجین خصوصاً در حیطه‌های عاطفی، جنسی، روانشناختی، مدیریت فرزندان، مدیریت اقتصادی و چالش‌های اجتماعی-ارتباطی می‌تواند مرتفع گردد. حصول چنین امری نیازمند مداخلات خرد و کلان در سطوح مختلف فردی، اجتماعی و فرهنگی است.

در نهایت نباید فراموش شود که تلاش در جهت تسهیل مدیریت زندگی سوژه‌های مطلقه منجر به کاهش آسیب‌پذیری فرزندان طلاق خواهد شد که به گواه اکثر پژوهش‌گران بزرگترین قربانیان این واقعه هستند.

منابع

- [۱] اخوان تفتی، مهناز (۱۳۸۲). «پیامدهای طلاق در گذار از مراحل آن». *مجله مطالعات زنان*، سال اول، شماره ۳، ص. ۱۲۵-۱۵۲.
- [۲] استونز، راب (۱۳۸۱). *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران: نشر مرکز.
- [۳] رجب‌لاریجانی، مهسا (۱۳۸۹). *مطالعه جامعه‌شناختی آزار جنسی زنان در محیط کار*. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه تهران.
- [۴] سیف، سوسن (۱۳۸۳). «بررسی مقایسه‌ای میزان پیامدهای طلاق در زنان و مردان مطلقه‌ی ایرانی و آمریکایی». *فصلنامه خانواده و پژوهش*، شماره ۱، سال اول، ص. ۸۱-۱۰۴.
- [۵] قطبی، مرجان؛ هلاکویی نایینی، کوروش؛ جزایری، ابوالقاسم؛ رحیمی، عباس (۱۳۸۳). «وضعیت طلاق و برخی عوامل مؤثر بر آن در افراد مطلقه ساکن در منطقه دولت‌آباد». *فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی*، سال سوم، شماره ۱۲، ص. ۲۷۳-۲۸۸.
- [۶] کلانتری، عبدالحسین؛ روشن‌فکر، پیام؛ جواهری، جلوه (۱۳۹۰). «آثار و پیامدهای طلاق: مرور نظام‌مند تحقیقات انجام شده در ایران با تأکید بر ملاحظات جنسیتی (۱۳۷۶-۱۳۹۰)». *زن در توسعه و سیاست*، دوره ۹، شماره ۳، ص. ۱۱۱-۱۳۱.
- [۷] محمدپور، احمد (۱۳۹۰). *روشن‌تحقیق کیفی، ضد روش ۱، منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی*. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- [۸] محمدپور، احمد (۱۳۸۶). *بازسازی معنایی پیامدهای نوسازی در منطقه اورامان کردستان ایران*، رساله دکترای جامعه‌شناسی، بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی دانشگاه شیراز.
- [۹] یزدخواستی، حامد و دیگران (۱۳۸۷). «بررسی احساس تمایل و تقصیر بر استرس، افسردگی و اضطراب متقاضیان طلاق در شهرهای اصفهان و اراک». *فصلنامه خانواده‌پژوهی*، ۴ (۱۵): ۲۶۳-۲۷۵.
- [10] Amato, Paul; Booth, Alan (1997). *A Generation at Risk: Growing Up in an Era of Family Upheaval*. Harvard University Press.
- [11] Amato, Paul (2000). "The consequences of divorce for adults and children", *Journal of Marriage and the Family*, 62, 1269-1287.
- [12] Baitar, Rachid; et al. (2012). "Post-divorce wellbeing in Flanders: Facilitative professionals and quality of arrangements matter", *Journal of Family Studies*, 18(1), 62-75.
- [13] Baum, Nehami (2004). "On helping divorced men to mourn their losses", *American Journal of Psychotherapy*, 58(2), 174-185.

- [14] Bianchi, Suzanne M.; Subaiya, Lekha; Kahn, Joan R. (1999). "The gender gap in the economic well-being of nonresident fathers and custodial mothers". *Demography*, 36, 195-203.
- [15] Braver, Sanford L.; O'Connell, Diane (1998). *Divorced dads: Shattering the myths*. New York: Putnam.
- [16] Braver, Sanford L.; Griffin, William A. (2000). "Engaging fathers in the post-divorce family". *Marriage and Family Review*, 29(4), 247-267.
- [17] Bumpass, Larry; Sweet, James; Castro Martin, Teresa (1990). "Changing Patterns of Remarriage". *Journal of Marriage and the Family*, 52, 774-756.
- [18] Carter, Betty; Mc Goldrick, Monica (1989). *The changing Family Life Cycle, A framework for family therapy*. Second edition, Allyn and bacon Publication.
- [19] Dean, Gillian; Gurak, Douglas T. (1978). "Marital homogamy the second time around". *Journal of Marriage and the Family*, 40, 559-570.
- [20] Del Boca, Daniela (1994). "Post-Divorce Transfers and the Welfare of Mothers and Children in the United States". *Labour*, 8 (2), 259-277.
- [21] Demo, David H.; Acock, Alan C. (1996) "Family structure, family process, and adolescent well-being". *Journal of Research on Adolescence*, 6, 457-488.
- [22] Duncan, Greg; Hoffman, Saul (1985). "A Reconsideration of the Economic Consequences of Marital Dissolution". *Demography*, 22 (4), 485-497.
- [23] Ermisch, John; Jenkins, Stephen; Wright, Robert E. (1990). "Analysis of the Dynamics of Lone Parenthood: Socio- Economic Influences on Entry and Exit Rates, Lone-Parent Families: The Economic Challenge". *OECD Directorate for Social Affairs, Manpower and Education*, 5, pp.69-90.
- [24] Fisher, Philip A.; Fagor, Beverly I.; Leve, Craig S. (1998). "Assessment of family stress across low-, medium-, and high-risk samples using the family events checklist". *Family Relations*, 47, 215-219.
- [25] Funder, Kathleen; Harrison, Margaret; Weston, Ruth (1993). *Settling down: Pathways of parents after divorce*. Melbourne, Australia: Australian Institute of Family studies.
- [26] Gerson, Kathleen (1993). *No man's land: Men's changing commitments to family and work*. New York: Basic Books.
- [27] Gonzalez, Libertad; et al. (2009). "The Effect of Divorce Laws on Divorce Rates in Europe". *European Economic Review*, 53 (2), pp. 127-38.
- [28] Gunnoe, Marjorie; Braver, Sanford L.(2001). "The effects of joint legal custody on mothers, fathers, and children controlling for factors that predispose a sole maternal versus joint legal award", *Law and Human Behavior*, 25(1), 25-43.
- [29] Hall, David R.; Zhao, John Z. (1995). "Cohabitation and Divorce in Canada: Testing the Selectivity Hypothesis". *Journal of Marriage & Family*, Vol. 57 Issue 2, p421-427.
- [30] Hao, Lingxin (1996). "Family structure, private transfers, and the economic well-being of families with children", *Social Forces*, 75(1), 269-292.
- [31] Hetherington, Mavis; Cox, Martha; Cox, Roger (1976). "Divorced fathers", *Family Coordinator*, 26(6), 417-428.
- [32] Hilton, Jeanne M.; Desrochers, Stephan (2000). "The influence of economic strain, coping with roles, and parental control on the parenting of custodial single mothers and custodial single fathers". *Journal of Divorce and Remarriage*, 33, 55-76.

- [33] Hull, Kathleen (2002). "Review of masculine domination". *Social Forces*, 81(1): 351-352.
- [34] Kelly, Robert F.; et al. (2005). "Determinants of sole and joint physical custody arrangements in a national sample of divorces". *American Journal of Family Law*, 19(1), 25-43.
- [35] Kitson, Gay C. (1992). *Portrait of divorce: Adjustment to marital breakdown*. New York: Guilford Press.
- [36] Kruk, Edward (1992). "Psychological and structural factors contributing to the disengagement of noncustodial fathers after divorce". *Family & Conciliation Courts Review*, 30(1), 81-101.
- [37] Lawson, Erma Jean; Thompson, Aaron (1999). *Black men and divorce*. CA: Sage.
- [38] Maccoby, Eleanor E.; Mnookin, Robert H. (1992). *Dividing the child: Social and legal dilemmas of custody*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- [39] Marks, Nadine F. (1996). "Flying solo at midlife: Gender, marital status, and psychological well-being". *Journal of Marriage and the Family*, 58, 917-932.
- [40] Peterson, Richard R. (1996). "A re-evaluation of the economic consequences of divorce". *American Sociological Review*, 61, 528-536.
- [41] Poortman, Anne-Rigt (2007). "The First Cut is the Deepest? The role of the relationship career for union Formation", *European Sociological Review*, 23, 585-598.
- [42] Riessman, Catherine K. (1990). *Divorce talk: Women and men make sense of personal relationships*. London: Rutgers University Press.
- [43] Ross, Catherine E. (1995). "Reconceptualizing marital status as a continuum of social attachment". *Journal of Marriage and the Family*, 57, 129-140.
- [44] Shapiro, Adam D. (1996). "Explaining psychological distress in a sample of remarried and divorced persons: The influence of economic distress". *Journal of Family Issues*, 17, 186-203.
- [45] Simons, Ronald L.; Associates. (1996). *Understanding differences between divorced and intact families*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- [46] Smock, Pamela J. (1993). "The Economic Costs of Marital Disruption for Young Women over the Past Two Decades", *Demography*, 30 (3): 353-371.
- [47] Smock, Pamela J. (1994). "Gender and the short-run economic consequences of marital disruption". *Social Forces*, 73, 243-262.
- [48] Thabes, Virginia (1997). "A survey analysis of women's long-term post divorce adjustment". *Journal of Divorce and Remarriage*, 27, 163-175.
- [49] Wallerstein, Judith S.; Kelly, Joan B. (1980). *Surviving the breakup: How children and parents cope with divorce*. New York: Basic Books.
- [50] Wallerstein, Judith S.; Blakeslee, Sandra (1989). *Second Chances: Men, Women, and Children a Decade after Divorce*. New York: Ticknor and Fields.
- [51] Wu, Zheng; Schimmele, Christoph M. (2005). "Repartnering After First Union Disruption". *Journal of Marriage and Family*, 67, 27-36.
- [52] Zagorsky, Jay. (2005). "How Do Marriage and Divorce Impact Wealth?". *Journal of Sociology*, 41 (4): 406-424.